

جستارهای حقوق اجتماعی دادآفرین
سری جدید، شماره اول، زمستان ۱۳۹۶
صفحات ۴۹-۴۲.

رابطه‌ی حقوق و اخلاق

شاهین لری زنگنه*^۱

چکیده

بدون شک علوم اخلاق و حقوق از علوم انسانی بسیار مهم هستند و بحث در مورد رابطه‌ی این دو علم از ضروریات است و باید به آن پرداخته شود. برای فهم رابطه‌ی حقوق و اخلاق، ابتدا باید تعریفی از حقوق و اخلاق به دست آوریم تا بعد از آن بتوانیم در مورد آن‌ها قضاوت کنیم. سپس، عرصه‌های مشترک دو علم بررسی شود تا شباهت‌ها، تفاوت‌ها و روابط به دست آید. در این میان از گرایش‌های مختلف حقوق گرایش حقوق طبیعی (الهی) برگزیده می‌شود و در طرف مقابل اخلاق، برترین با معیار مذهب انتخاب می‌شود و این دو علم در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و در برهه‌ی اول تفاوت‌های آن‌ها، مانند مینا، منبع، موضوع و قلمرو، هدف، ضمانت اجرا و ... مورد بررسی قرار می‌گیرد و در مرحله‌ی بعد رابطه‌ی این دو علم در چهار عرصه‌ی: «قانون، عرف، رویه قضایی و دکترین‌های حقوقی»، بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: حقوق، اخلاق، مذهب، مینای حقوق، ضمانت اجرا.

۱ - دانشجوی کارشناسی حقوق، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

Email: shahinlorpari@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۰۱

۱. مقدمه در تعاریف مفاهیم پژوهش

۱-۱- تعریف حقوق

از آنجاکه شناخت ماهیت حقوق و تعریف آن امری مشکل و پیچیده است، در این تحقیق برای شناخت ماهیت حقوق آن را به چند بخش تقسیم کرده و از چند عامل برای تعریف و شناخت ماهیت آن استفاده می‌کنیم. ناگفته نماند که منظور از حقوق در عوامل بررسی شده، مکتب حقوق طبیعی (الهی) است که در تعریف آن آمده است:

«درست یا نادرست (در حقوق فطری) بر مبنای اصول خاصی هستند که اعتبار جهانی دارند و این اصول در ماهیت امور، ریشه دارند که با منطق انسان نیز قابل درک است؛ چنین اصلی متضمن این است که قتل نادرست است؛ نه به این دلیل که جامعه یا هر کس دیگری آن را مردود دانسته است؛ بلکه به این دلیل که نادرستی در ماهیت قتل نهفته است» (آلتمن، ۱۳۸۵: ۱۳۹).

مکتب حقوق فطری در مقابل مکاتب تاریخی و تحقیقی قرار دارد که در آن‌ها حقوق به ترتیب ثمره و محصول وجدان عمومی و تحول تاریخ اجتماع (نگرش عرفی) و اراده‌ی محاکم و سایر کسانی که با حقوق سروکار دارند، می‌باشد (همان: ۲۴۰)؛ مشخصاً در این دو مکتب حقیقت امری نسبی است و معیار و میزان آن یا عرف است؛ یا اراده‌ی محاکم (یا به عبارت بهتر دولت) و دارای تعارض با اندیشه‌ی اسلامی می‌باشد.

به این ترتیب در اندیشه‌ی اسلامی، زشتی و زیبایی امور ذاتی است؛ نه اعتباری. بر اساس نظر امامیه نیز هر عملی در ذات و درون خود دارای ویژگی خاصی است که به آن زیبایی می‌بخشد کار نیک مانند: عدالت و ورزی، نیکوکاری، کمک به انسان‌های مظلوم و بیچاره به خودی خود نیک است؛ از همین رو خداوند به انجام آن‌ها فرمان می‌دهد. در مقابل اندیشه‌ی اخلاق دولتی یا هدایت شده، به سردمداری هگل و هابز، بر این باور است که اخلاق مفهومی جز سیاست زور ندارد و اخلاق در اطاعت از قوانین دولت است. از طرفی در نگرش اخلاق برترین (اجتماعی)، اخلاق رفتاری که شایسته‌ی انسان و مقام

اوست و هر عمل در ذات و درون خود دارای ویژگی خاصی است که به آن زشتی یا زیبایی می‌بخشد. و با معیارهای شناسایی مختلف خود به چند زیرگروه تقسیم می‌شود.^۱

۱-۲- تعریف اخلاق

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در تعریف اخلاق می‌فرماید:

«فنی که پیرامون ملکات انسانی بحث می‌کند، ملکاتی که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی اوست، به این غرض بحث می‌کند که فضائل آن‌ها را از رذایلش جدا سازد و معلوم کند کدام یک از ملکات نفسانی انسان خوب و فضیلت و مایه‌ی کمال اوست، و کدام یک بد و رذیله و مایه نقص اوست تا آدمی بعد از شناسایی آن‌ها خود را با فضائل بیاراید، و از رذایل دور کند و در نتیجه اعمال نیکی که مقتضای فضائل درونی است، انجام دهد تا سعادت علمی و عملی خود را به کمال برساند» (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۸۵).

پس با توجه به تعریف مشخص شد، منظور از اخلاق مجموعه‌ی قواعدی است که رعایت آن‌ها برای نیکوکاری و رسیدن به کمال لازم است. حال که به تعریف مشخصی از حقوق و اخلاق رسیدیم می‌توان به مقایسه این دو علم پرداخت و تفاوت‌ها و شباهت‌های این علم را بررسی کرد.

۲. تفاوت‌های حقوق و اخلاق

مهم‌ترین تفاوت میان قوانین حقوقی و هنجارها و ارزش‌های اخلاقی و به‌طور کلی تفاوت حقوق و اخلاق از سه جنبه: «قلمرو، سطح شدت و ضعف» هر یک از آن‌ها و مجازات قابل تصور است.

۱-۲- قلمرو

در حقیقت دامنه‌ی قانون نسبت به گستره اخلاق محدودتر است. به طوری که قوانین فقط به بخشی از اعمال و رفتار انسان می‌پردازد؛ نه به همه آن و این بخش، شامل رفتارهایی می‌شود که در عرصه‌ی رفتار اجتماعی مداخله می‌کند و به روابط با دیگر افراد جامعه مربوط است؛ در حالی که هنجارهای اخلاقی، هم شامل این نوع رفتارهای

۱ - چهار زیرگروه عبارتند از: ۱. عقل ۲. وجدان ۳. دل ۴. مذهب.

انسانی می‌شود و هم دربرگیرنده رفتارهای خاصی می‌گردد که در قلمروی رفتار فردی، حتی اگر هیچ‌گونه تأثیری هم بر روابط دیگران نداشته باشد، تأثیرگذار است.

پس در این صورت چنانچه حوزه‌ی مشترکی بین حقوق و اخلاق وجود داشته باشد، قلمرویی است که به رفتار انسان در اجتماع و ارتباطش با دیگران مربوط می‌شود؛ مثلاً همانند قوانینی که به منع ارتکاب جرم و انجام تعهدات یا رعایت حقوق و دارایی‌های دیگران که قانون و اخلاق همگام باهم به آن امر می‌کنند. جایی که فقط عرصه خاص اخلاق است، آنجایی است که به شیوه‌ی عمل و رفتار و کردار فردی انسان مربوط است و هیچ تأثیری در روابط با دیگران ندارد و آن موضوعی است که مثلاً به شجاعت و صداقت فرد مربوط است و آن عبارت است از هنجارهایی که اخلاق آن‌ها را به تنهایی به وجود آورده و کاملاً در محدوده رفتار فردی است و ارتباطی با زندگی اجتماعی ندارد.

با این وصف، ما مبانی را هنجارهای اخلاقی تلقی می‌کنیم که به حوزه فردی افراد جامعه مربوط می‌شود و نه قلمرو دیگران و در اجتماع در صورتی که به عرصه اجتماع مرتبط باشد، هنجار اخلاقی ما به قانون با دو ویژگی اخلاقی و قانونی تبدیل می‌شود. مثلاً اخلاق، سخن کذب و دروغ عادی را که آثار سوء آن به زیان دیگران نیست، محکوم می‌کند؛ اما قانون آن را تحت پیگرد قرار نمی‌دهد.

در صورتی که این سخن کذب و دروغ منجر به آسیب رساندن به دیگر افراد جامعه باشد؛ مثل شهادت دروغ، منع این دروغ تنها کار اخلاقی صرف نیست؛ بلکه هم اخلاقی و هم قانونی است. همچنین اخلاق، ترس و ناامیدی را رد می‌کند؛ لیکن قانون فرد را به خاطر ترس و یأس تحت تعقیب قرار نمی‌دهد؛ مگر هنگامی که براه ترس و یأس، ضرر و زبانی متوجه افراد جامعه گردد؛ همان‌طور که مثلاً در مورد عدم مساعدت ممکن و یاری‌رسانی به مجروحین حادثه در جاده به خاطر وجود تعهدات قانونی مربوطه امکان‌پذیر است. در صورتی که قلمروی مشترکی بین قانون و اخلاق وجود دارد و قلمروی دیگری به اخلاق بدون تعلق به

قانون مربوط می‌شود. در اینجا منطقه‌ی سومی به وجود می‌آید که قانون متولی سامان‌دهی به آن است، بدون اینکه ارتباطی با اخلاق داشته باشد؛ مثل قوانین مربوط به تنظیم عبور و مرور با وسیله نقلیه در خیابان که قانون کلی آن به تأمین نظم و اجتناب از وقوع حادثه مربوط است و اینکه حرکت از سمت راست انجام می‌شود یا از سمت چپ. این موارد به اخلاق مربوط نمی‌شود؛ بلکه به حوزه‌ی قانون مربوط است.

۲-۲- سطح شدت و ضعف

در صورتی که در اینجا محدوده‌ی مشترکی بین قانون و اخلاق وجود داشته باشد، به رفتارهای انسان در ارتباط با حیات اجتماعی و روابطش با افراد دیگر اجتماع مرتبط است. پس قوانین حقوقی، گاهی متمایز از هنجارها و قوانین اخلاقی و به خاطر خیر و صلاح و ضرورت با سطح شدت کمتر و بیشتر تساهل قوانین اخلاقی در این زمینه تعریف می‌شود.

بر این اساس ملاحظه می‌کنیم که حتی در باب نظام و عرصه اجتماعی، قوانین حقوق از اصول اخلاق متمایز می‌گردند؛ به طوری که همیشه هدف غایی اخلاق، اصلاح کامل و جامع و رسیدن به کمال مطلق است؛ در حالی که قانون از ملاحظات دیگری چون خیر و مصلحت و نفع آرمان اخلاقی حراست نموده و سعی در تحقق آن‌ها دارد. برای مثال اخلاق به هیچ‌وجه به اینکه انسان دین خود را به دیگری ادا نکند، رضایت نمی‌دهد. هر چند اگر مدت طولانی از عدم مطالبه دین از طرف صاحب آن گذشته باشد. اما قانون در صورتی که مدت زمان معینی از ادای دین شخصی گذشته باشد و در طول این مدت هم صاحبش آن را مطالبه نکرده باشد، تحت عنوان به اصطلاح تقادم (مرور زمان)، عدم اقدام به پرداخت آن را مجاز می‌شمارد؛ زیرا مصلحت را در این می‌بیند که پرونده‌های متنازع فیه و مراجعات قانونی برای مدت طولانی و همیشه بازماند. همچنین در تضاد با اخلاق تلقی می‌شود که فروشنده در قیمت چیزی که خریده است، به مشتری به طور نامعقولی اجحاف کند؛ ولی قانون برای حمایت از صلاح و مصلحتی

که مستلزم آن تداوم و ثبات در معاملات و عدم فرصت دهی به فسخ گسترده قراردادها است، از این بی‌عدالتی به‌جز در شرایط خاص ممانعت به عمل نمی‌آورد.

از اینجا مفهوم سخن حقوق‌دان رومانیایی جناب آقای «پل»^۱ برای ما روشن می‌شود؛ مبنی بر اینکه آنچه قانون آن را مجاز می‌داند، لزوماً نباید موافق با اخلاق باشد؛ همچنان که حقوق‌دان فرانسوی جناب «پورتالس»^۲ به آن اشاره می‌کند، هنگامی که می‌گوید: «آنچه مخالف قوانین نباشد، مشروع است؛ لیکن تمام آنچه مطابق قوانین باشد، همیشه قابل احترام و شریف نیست؛ زیرا قوانین بیشتر به مصلحت سیاسی جامعه می‌پردازد تا به کمال اخلاقی انسان».

۲-۳- جزا و مجازات

پس قوانین حقوق از جمله قوانینی هستند که دولت توانایی اجرای آن را در صورت لزوم دارد، ولی اصول و هنجارهای اخلاقی آن‌هایی هستند که بدون دخالت دولت و حکومت توسط درون، باطن، وجدان انسان و وجدان عمومی جامعه به انسان القا می‌گردد؛ پس انسان اخلاق‌مدار از دروغ پرهیز می‌کند؛ زیرا دروغ گفتن زشت و قبیح است، البته گاهی از ترس مردم دروغ نمی‌گوید؛ چراکه می‌ترسد اعتبارش را نزد مردم از دست دهد و اعتماد آنان نسبت به او کم شود، اما انسان قانون‌مند اگر از شهادت دروغ امتناع می‌کند، هم ممکن است به دلایل مذکور باشد و هم به خاطر اینکه دادگاه شهادت دروغ و کذب را تحت تعقیب قرار می‌دهد.

این مهم‌ترین تفاوتی است که قانون را از اخلاق متمایز می‌سازد. در اینجا واجب است به این نکته اشاره کنیم که علی‌رغم این تفاوت‌ها، ارتباط میان اخلاق و قانون هنوز هم بسیار تنگاتنگ است و برای همیشه تنگاتنگ باقی خواهد ماند. پس آن‌طور که «ری‌پرت»^۳ می‌گوید، اصول و هنجارهای اخلاقی همواره در حال

تبدیل شدن به قوانین حقوق می‌باشد و نیز همان‌طور که «جوسران»^۴ می‌گوید، بیشتر قوانین حقوقی از اخلاق نشئت می‌گیرد، تا آنجا که قانون آنگاه که رنگ و جوب و ضرورت به خود می‌گیرد، از اخلاق مستثنا نمی‌باشد.

۳. شباهت‌ها

۳-۱- حقوق و اخلاق آشکارا باهم ارتباط دارند. آن دو شامل هنجارهایی هستند با محتوای یکسان و ناظر بر منع اضرار به دیگران و اداره منابع محدود؛ یعنی هنجارهایی که ضرر زدن به دیگران را منع و رابطه‌ی تملیک و توزیع منابع طبیعی را تنظیم می‌کنند. این همانندی تنها شامل فهرستی از افعال ممنوعه نمی‌شود؛ بلکه ناظر به عوامل دیگری نیز هست؛ مثلاً، شرایط و اوضاع که بر اساس آن، یک «عمل زیان‌بار مسؤولیت ساز و یا ممکن است موجه تلقی شود. به بیان دیگر، در اوضاع و احوالی که اخلاق، الزام‌آوری و یا نقض مشروع یک تعهد را تصدیق می‌کند، قانون نیز بر همان اساس امکان دارد، یک تعهد قراردادی را به مرحله‌ی اجرا بگذارد و یا از اجرای آن صرف‌نظر نماید. قواعد حقوقی راجع به مسؤولیت تقصیری، از بازتاب و تجلی هنجارهای اخلاقی ناظر به مجرمانه بودن رفتار فرد غافل است. همین‌طور هنجارهای اخلاقی درباره روش و توزیع عادلانه، در قوانین مربوط به عملکرد قوه‌ی مجریه و دادگاه‌های قضایی تجلی می‌یابد. به بیان دقیق‌تر - در همه این موارد - یا یک چنین بازتابی وجود دارد، یا مقررات حقوقی انتقاد اخلاقی را در صورتی که چنین انعکاسی مطلوب باشد، می‌پذیرد.

«هارت»^۵، چنین استدلال کرد: با توجه به اصل بقا، به‌عنوان هدف اساسی بشر و حقایقی مسلم مانند آسیب‌پذیری افراد از یکدیگر، تساوی تقریبی قدرت انسان‌ها و محدودیت منابع طبیعی، ناگزیر هنجارهایی ناظر بر منع اضرار میان فردی و نحوه توزیع و تملک منابع طبیعی، در هر نظام دستوری برای تنظیم رفتار انسان‌ها وجود دارد. حقوق و اخلاق انسانی باید به‌طریق‌اولی شامل چنین

1-Paul

2- Portalis

3-Ripert

4-Josserand

5- Hart, 1961, pp.189-15.

هنجارهایی، که به اعتقاد او «کمترین مفاد حقوق طبیعی است»، باشد. وی ضمن دفاع از مکتب پوزیتویسم می‌گوید: این ادعا که حقوق ملاک و معیاری ندارد، دروغ محض است؛ حقوق بدون در نظر داشت «کمترین مفاد حقوق طبیعی» اصلاً تحقق نمی‌یابد؛ زیرا نظام حقوقی، نظام دستوری تنظیم‌کننده‌ی رفتار بشر است و باید چنین ملاکی را دارا باشد.

هارت هم‌چنین، بر این باور است که پذیرش نظریه‌ی «کمترین مفاد حقوق طبیعی» هم با دفاع از پوزیتویسم سازگار است - هرچند که از این منظر حقوق و اخلاق از یکدیگر جدا هستند - و هم با دفاع از ضدپوزیتویسم موافق است و به احتمال قوی اختصاص به چنین نظریه‌ای پیدا می‌کند. درستی ادعای «هارت»، مبنی بر سازگار بودن این نظریه با پوزیتویسم حقوقی در جای خود باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.^۱

۳-۲- یک مجموعه از حقوق پوزیتویستی به عنوان موضوع روان‌شناسی اجتماعی تجربی غالباً بر اساس ملاک ایجاد می‌شود.

دلیل این امر نیز روشن است؛ زیرا واضح حقوق (خواه قوه مقننه یا دادگاه) سعی می‌کند ملاک حقوقی را بر اساس معیار اخلاقی توجیه نماید؛ برای نمونه، «قواعد بورس اوراق بهادار» که به منظور جلوگیری از معامله با سوءاستفاده از اطلاعات محرمانه، وضع شده‌اند، تقریباً یک پدیده‌ی نو می‌باشد. دست‌کم بخشی از دلایل وضع و تصویب قواعد مزبور، این استنباط تدریجی می‌تواند باشد که سوءاستفاده از اطلاعات محرمانه، منبع بی‌عدالتی در معاملاتی است که انصاف و عدالت در آن‌ها معتبر است؛ یا روابط جنسی به این دلیل جرم است که عمل مزبور از نقطه نظر اخلاقی و هنجارهای ناظر بر رفتار انسانی جرم و خطا تلقی می‌شود. البته حقوق به دلایل مختلف به عنوان یک موضوع از حقیقت تجربی تحقق می‌یابد؛ حتی در

مواردی که به نظر می‌رسد، منشأ و خاستگاه آن داوری اخلاقی باشد، باز بررسی و تحقیق نشان می‌دهد که انگیزه‌ی اصلی و کارآمدی آن، علاقه‌ی قانون‌گذار به عمل نمودن مطابق خواسته‌های موکلان خود است؛ خواه آنان چنین قضاوتی داشته باشند یا نه. در یک چنین موردی اصرار ورزیدن بر اینکه تغییر مزبور باید، نتیجه‌ی داوری‌های اخلاقی باشد، اشتباه است. با وجود این، از میان سازوکارهای مناسب، داوری اخلاقی یک منشأ متعارف و رایج ملاک حقوقی است.

در هر صورت، بازشناسی یک چنین منشأی هم با پوزیتویسم و هم با مخالف آن سازگار است؛ زیرا نظریه‌ی جدایی حقوق و اخلاق، که پوزیتویسم بر آن تأکید دارد، ناظر به وضع قانونی یک هنجار به عنوان قانون است و ارتباط با ادعای تجربی مربوط به افکار و اندیشه سازندگان حقوق ندارد.

۳-۳- نظام‌های حقوقی ممکن است به شیوه‌های گوناگون و کاملاً صریح فضاهایی را به عنوان منطقه آزاد حقوقی (منطقه الفراغ) در نظر بگیرند.

جاهایی که فروعاً یک اصل حقوقی نیاز دارد، با توسل به ایده‌های اخلاقی تکمیل شود (باز توجه دارید که این ادعا مربوط به چارچوب پیش فلسفی و عرف عام باید تلقی شود. درباره‌ی اعتبار قانونی این موضوع به زودی تحت عنوان «استدلال اخلاقی در محاکم حقوقی» بحث خواهیم کرد). بهترین مثال‌ها در این زمینه، اسنادی مانند قوانین اساسی، منشور هو، لوایح قانونی است؛ مثلاً، قلمرو ضمانت اجرایی «حق حیات، حق آزادی بیان، آزادی و امنیت فردی، و رفتار مساوی مطابق قانون» معمولاً نیاز دارد که با استمداد از مفاهیم اخلاقی تکمیل شود. فرض می‌شود که دیوان‌های اداری مطابق قانون عمل می‌کنند و قضاوت عادلانه انجام می‌دهند؛ یعنی از روش قضاوت عادلانه و توزیع منصفانه پیروی می‌کنند؛ بسیار طبیعی است که این اصطلاح باید با توجه به سابقه‌ی اندیشه‌های اخلاقی عدل و انصاف تفسیر شود.

۱- برای مطالعه‌ی بیشتر رک مقاله‌ی: «مقایسه‌ی حقوق و اخلاق»، نشریه‌ی معرفت، شماره‌ی ۸۲.

هرچند، ممکن است تاریخ نیز تا حدی در این زمینه ایفای نقش نماید. مثلاً، «منشور کانادایی حقوق و آزادی» که در سال ۱۹۸۲ لازم‌الاجرا گردید، می‌گوید: این درست است که اکنون نیز از دیوان عالی کشور به‌عنوان تفسیرکننده‌ی نهایی منشور خواسته می‌شود که درباره موضوعات متعددی که پیش‌ازاین به‌مثابه موضوعات اساسی مورد دادخواهی واقع نشده‌اند، اظهارنظر نماید، از آنجا که آراء محاکم همواره در معرض انتقاد سیاسی یا اخلاقی قرار دارد، دادگاه در مقام داوری و تفسیر موظف است زمینه‌های اخلاقی یک تعهد را با توجه به ارزش‌های مندرج در منشور مورد بحث و بررسی قرار دهد؛ زیرا منشور در ارتباط با «امنیت شخصی» یا «تساوی» و «عدالت بنیادین»، به‌عنوان نهادهای تاریخی باسابقه، هم‌چنان حساس است؛ به این معنا که در بخش‌هایی از منشور اصول اخلاقی مشارکت و نقش فعال دارد؛ هرچند در خصوص یک چنین نهادهایی با زمینه تاریخی طولانی، امکان دارد رغبت و تمایل به اتخاذ منابعی ظاهراً مستقل از نیت و انگیزه‌های اخلاقی احساس شود؛ اما به‌گونه‌ای نیست که در تفسیر آن‌ها انگیزه‌های اخلاقی به کلی نادیده انگاشته شود. با وجود این نمی‌توان گفت که «فعال‌گرایی» (تفسیر موسع قانون اساسی) یا احتیاط قضایی (تفسیر مضیق قانون اساسی) فی‌نفسه از نقطه‌نظر اخلاقی خوب است یا بد؛ اگر معیار توسعه قانون اساسی مبتنی بر موازین اخلاقی باشد، تفسیر مضیق و گر نه، تفسیر موسع مطلوب خواهد بود.

۳-۴- باز ادعای قوی‌تری وجود دارد، مبنی بر اینکه وظیفه‌ی واقعی حقوق اجرای اخلاق است.

این ادعا را «نظریه‌ی اجر» می‌نامیم. اعتبار و ارزش این ادعا دقیقاً بستگی دارد، به چیزی که از آن اراده می‌شود. اگر مراد صرفاً انکار نظریه‌ای باشد که مدعی است، حقوق نمی‌تواند بازتاب و تجلی ارزش‌های اخلاقی باشد، پذیرفته نیست؛ زیرا چنین ادعایی از اصل مردود است. به‌هرحال، در اوضاع و احوالی همانند ممنوعیت قانونی هم‌جنس‌بازی و جرم بودن آن، مقصود «نظریه‌ی اجر» این است که وظیفه واقعی و شایسته حقوق، تبعیت از باورهای

اخلاقی اکثریت شهروندان درباره بعضی از موضوعات است؛ خواه آن باورها از نقطه‌نظر اخلاقی معقول و منطقی باشند یا نباشند. حقوق همانند چیزهای دیگر یکی از جنبه‌های فرایند دموکراسی تلقی می‌شود که بر اساس آن، هیچ پرسشی در خصوص صحت واقعی رقیب برنده مطرح نمی‌شود؛ چون وجه قطعیت اکثریت آراء کافی است. اگر ادعای اجرایی به این صورت صحیح باشد، مسائل عمیقی در خصوص هماهنگی قلمرو اهداف و ارزش‌های تأمین‌شده توسط دموکراسی و غیر دموکراسی مطرح می‌شود؛ موضوعی که از زمان آغاز نظریه سیاسی در یونان قدیم تاکنون مورد گفت‌وگو بوده است، قابل حل و فصل نیست.

در هر حال، بعضی اوقات بحث درباره «نظریه‌ی اجر» با پیش‌انگاره‌های متفاوت مطرح می‌شود. یک مذاکره معروف در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰م در بریتانیا بین «هارتو لردپاتریک»^۱ و دیولین درباره‌ی اثر «ولفندین رپورت»^۲ که قانونی بودن معاشرت هم‌جنس‌گرایانه بین بزرگسالان راضی تجویز و توصیه می‌کرد، واقع شده است. دیولین (در سال ۱۹۶۵ م، در اصل اسناد زیادی زودتر از این هم منتشر شده بود)، این نظر را اتخاذ کرد که واکنش‌های مهم و قانع‌کننده‌ی اکثریت مردم باید توسط قانون محترم شمرده شود؛ البته نه به دلایل روش‌گرایانه‌ی دموکراسی، بلکه به این دلیل که چنین واکنش‌ها خود راهنمای معقول و منطقی به ارزش‌های اخلاقی است. به اجرا گذاردن مفاد این واکنش‌ها در واقع، اجرا کردن اخلاق توسط حقوق است. هارت در پاسخ تمایز معروف خود را بین «اخلاق

واقعی» و «اخلاق انتقادی»، یک جامعه ارائه کرد. اولی متشکل است از باورهای اخلاقی مستقل از فکر و اندیشه‌ای که جامعه در یک مقطع از زمان به آن معتقد می‌شود. دومی متشکل است از مجموعه باورهای اخلاقی که جامعه پس از بررسی اخلاق واقعی و چیزهای دیگر، مانند هماهنگی و صحت تصورات با واقعیات، به آن دست می‌یابد. مقصود لرد دیولین از «نظریه‌ی اجر» تأکید بر این امر است

1-Lord Partick Devlin

2- Wolfenden Report

که حقوق باید «اخلاق واقعی» را به مرحله اجرا درآورد، که به نظر می‌رسد با واقع‌چندان سازگاری ندارد. هارت هم‌چنین بر این باور است که حقوق باید از معیارهای «اخلاق انتقادی» تبعیت کند و این از نقطه‌نظر اخلاقی مطلوب است، اما به‌عنوان یک پوزیتویست، پایبندی‌اش به اعتقاد پوزیتویستی، جزئی از نظریه حقوقی او نبوده و نخواهد بود. این دیدگاه تقریباً نشانگر وفاداری وی به حکومت لیبرال است، که در آن استقلال فردی و آزادی بیان به اوج شکوفایی خود می‌رسد.

به نظر می‌رسد، لرد دیولین، هم‌زمان از ادعای بیش‌تری پشتیبانی می‌کند، او می‌گوید: اخلاق دقیقاً محتوای چنین واکنش‌های طبیعی و غریزی است. «رونالد دورکین»^۱ ضمن ردّ نظریه لرد دیولین، از تفسیر نظریه اجرایی خود با این بیان دفاع می‌کند که نه‌تنها وظیفه‌ی شایسته حقوق اجرای اخلاق است؛ بلکه باید چنین باشد. او در رساله‌ای تحت عنوان «اصل، سیاست و رویه» به این مسئله می‌پردازد که آیا ما نسبت به ابرخورداری از بهترین نظام حقوقی ممکن به لحاظ شیوه عمل، دارای حقی هستیم یا نه (در اینجا منظور از «بهترین»، «بهترین» از نظر اخلاقی است؛ مستقل از مسائل مربوط به سودمندی و سیاست) و چنین پاسخ می‌دهد، آنگاه که ملاک‌های تساوی و عدالت صوری به هم برسد و مسائل نهادی طراحی شود، ساختار یک نظام حقوقی ممکن است کاملاً بر اساس کار آیی، منفعت و یا سیاست معین شود، نه بر مبنای ارزش‌های اخلاقی. استدلال وی تنها ناظر به شیوه حقوقی است؛ اما قابل‌گسترش به موضوعات بنیادین دیگر نیز هست. و می‌توان گفت که «نظریه‌ی اجراء» دورکین به معنای انکار کلی پوزیتویسم حقوقی است.

۳-۵- وجوه تشابه حقوق و اخلاق در سطح میزان واقعی زیاد است، در اینجا تنها فرصت اظهارنظر کلی میسر است، درباره تمایزهای آن دو بحث نخواهیم کرد. همان‌گونه که شکاکان اصرار می‌ورزند، «اخلاق قانونی»، چه یک ترکیب متضاد باشد و چه نباشد، یک مقام رسمی، در هر

موقعیتی، در نظام حقوقی- قانونی، حقوق و تکالیفی دارد که از نقش نهادی او، ناشی می‌شود و مقام غیررسمی چنین حقوق و تکالیفی ندارد. معضل اساسی این است که اخلاق عمومی (اخلاق اجتماعی و نهادی) چگونه با اخلاق فردی ارتباط پیدا می‌کند. ناگیل^۲ (۱۹۷۸ م.) یک ساختار کلی قابل‌قبول برای رهیافت چنین مسائلی ارائه کرد:

در حوزه‌ی اخلاق به‌طور عام (همانند دیگر حوزه‌های عملی) می‌توان تمایزی میان دلایل اخلاقی «نتیجه محور» و دلایل اخلاقی «عمل محور» ترسیم نمود؛ یعنی بین دلایلی که معطوف به آثار و نتایج عمل است (مثلاً عملی که سعادت و رفاه عموم را تأمین می‌کنند) و دلایلی که ناظر به ویژگی عمل است (مانند انجام وظیفه و بهره‌مندی از حق).

اخلاق خصوصی برای مسائل نوع دوم ارزش بیشتری قائل است. از این منظر، فعالیت‌هایی که در زمینه‌ی روابط خصوصی انجام می‌شود، بیشتر مورد احترام قرار می‌گیرد؛ حتی اگر تأثیر بسیار اندک - یا تا حدی هم زیان‌بار - در رفاه و سعادت کل جامعه داشته باشد. در صورتی که در حوزه‌ی عمومی نتایج و آثار عملی که موجب رفاه و سعادت اجتماعی شود، ارزش و اعتباری زیادتر دارد. از این نگاه عدم تبعیض بین افراد حیاتی و سرنوشت‌ساز است. به‌عنوان نمونه، تمایز میان اخلاق والدین که فرزندان خود - و نه کسی دیگر - را تقویت می‌کنند و استخدام فرزندان آن‌ها - و نه کسی دیگر - در موقعیت خدمات دولتی، مورد توجه و ارزیابی قرار دهید.

۴. نتیجه‌گیری

به‌رغم زمینه‌ای که بر مفاهیم اخلاقی بار شد، هر دو شیوه تفکر در خصوص روابط بنیادی حقوق و اخلاق اشتباه است و باید از آن اجتناب کرد؛ چنان‌که درباره ارتباط اخلاق خصوصی با اخلاق به‌عنوان یک کل نیز پذیرفته نیست. یک اشتباه این است که فرض می‌گیرند حقوق و تکالیف یک مقام رسمی در نظام قانونی همواره به‌طور کامل بر اساس هنجارهای اخلاق خصوصی مورد ارزیابی قرار

- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۵)؛ **ترجمه‌ی تفسیر المیزان**، ج ۱، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ سی و دوم.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵)؛ **فلسفه‌ی حقوق**، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ هجدهم.

می‌گیرد، درحالی‌که چنین نیست؛ چون موقعیت رسمی در یک‌نهاد عمومی متناسب با معیارهایی کاملاً متفاوت از معیارهای اخلاقی خصوصی است و اخلاق خصوصی نیز مساوی با کل اخلاق نیست. اشتباه دیگر این است که فرض می‌کنند اختصاص دادن موقعیت رسمی در نهاد عمومی، متصدی آن را از نیازهای اخلاقی دور می‌کند.

این‌گونه نیست؛ بلکه نیازهای اخلاق عمومی بخشی از اخلاق به‌عنوان یک کل می‌باشد. بنابراین، اخلاق قانونی، ضمن بررسی و تحقیق در این زمینه که چه معیارهایی رفتاری شایسته اعضای یک حرفه حقوقی است، مسائل اخلاق عمومی را وضع و جایگاه آن را در اخلاق به‌عنوان یک کل مشخص می‌سازد.

بنابراین دو گرایش اخلاق اجتماعی و اخلاق دولتی، معیاری نسبی برای اخلاق دارند و از آنجاکه از نظر ما، حسن و قبح ذاتی است و در درون خود عمل نهفته است؛ پس این دو مکتب از نظر ما قابل قبول نمی‌باشند؛ اما از آنجاکه اخلاق برترین با تعریف ما از حسن و قبح همخوانی دارد، ما این گرایش اخلاقی را پذیرفته و اخلاق را تعریف می‌کنیم؛ البته معیار شناسایی ما در این گرایش اخلاقی معیار مذهب است. اما از آنجاکه در دین اسلام و به‌خصوص شیعه‌ی امامیه شریعت طریقت و حقیقت یکی است، می‌توان گفت اسلام جمع تمامی معیارهای مورد بحث می‌باشد و اعم از آن‌ها است.

منابع

- قرآن کریم.
- آلمن، آندرو (۱۳۸۵)؛ **فلسفه‌ی حقوق**، تهران: مؤسسه‌ی آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره). چاپ ششم.
- خزائی، زهرا (۱۳۸۳)؛ **مقایسه‌ی حقوق و اخلاق، نشریه‌ی معرفت**، شماره‌ی ۸۲.
- سایت اینترنتی به نشانی:
<http://www.differencebetween.net/miscellaneous/politics/difference-between-law-and-ethics>